

## فهرست مطالب

۳	مقدمه
۶	۱ آزمایشی

## لیست تصاویر

## لیست جداول

## مقدمه

کودک که بودیم چه دلهای بزرگی داشتیم، اکنون که بزرگیم چه دلتنگیم  
کاش همان کودکی بودیم که حرفهایش را از نگاهش میشد خواند، اما اکنون اگر  
فریاد هم بزنیم کسی نمی فهمد و دلخوش کرده ایم که سکوت کرده ایم.

سکوت ((پر)) بهتر از فریاد ((توخالی)) نیست؟

فکر میکنیم کسی هست که سکوت ما را بشکند اما افسوس که انتظار بی فایده  
است.

آنقدر از گذشته ات سر افکنده ای که نمی توانی به آینده بیندیشی و آنقدر صهبای  
نفس سر کشیدی که جایی برای خدا نگذاشتی.

آنقدر در زندگی دویدی که آخر هم بدهکار شدی. چه شد که دلپاک آمدی و روی  
سیاه خواهی رفت، حال تویی و روزنه امید بخشش پروردگارت. اوایی که سالهاست  
که فراموشش کرده ای اما باز هم تو را میخواند.

خوب یادم هست از بهشت که آمدم  
تنم از نور بود و پر و بالم از نسیم...  
اما زمین تیره بود و سخت.  
دامنم به سختی اش گرفت و دستم به تیرگی اش،  
و من هر روز ذره ذره سخت تر شدم،  
من سنگ شدم!  
دیگر نور از من نمی گذرد.  
حالا تنها یادگاری ام از بهشت، اشک است.  
نمی بارم چون میترسم بعد از آن، سنگ ریزه ببارم

# فصل ۱

## آزمایشی

تنبیال

بالبال